

## دانشگاه اسلامی و تعاملات خارجی: مورد برونو لاتور

محمد مهدی هاتف

۲۸ فروردین ۹۶ بود که برای شنیدن سخنرانی برونو لاتور به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران رفتیم. طبعاً دیدار با یکی از بزرگترین نام‌های زنده جامعه‌شناسی برایم شغف‌انگیز بود. بویژه در آن سالها که مراودات بین‌المللی دانشگاهی دهه‌های هفتاد و هشتاد در علوم انسانی نیز به خاطرها پیوسته بود. هنوز یادمان نرفته بود که در کیفرخواست دادستان عمومی و انقلاب تهران علیه متهمین حوادث بعد از انتخابات ۸۸ دعوت از هابرماس به ایران همچون عملی مجرمانه در کارنامه اصلاح‌طلبان درج شده بود. حالا اما لاتور در دانشگاه تهران بود، دو روز قبل‌ترش در دانشگاه شیراز سخنرانی کرده بود و دیروزش در دانشگاه شریف. عنوان سخنرانی آن روز، «لاتور» و امکان جامعه‌شناسی بدیل» بود، عنوانی که اختلاف نظر او با جامعه‌شناسی متعارف در درک امر اجتماعی را به یاد می‌آورد. در بخش سوالات محوری درج شده در پوستر سخنرانی با مفروض گرفتن ناتوانی جامعه‌شناسی متعارف در توضیح تجربه بشر امروز آمده بود: «اگر بنیان‌های نظری این رشته دچار مشکل باشند، آیا سنت‌های نظری متفاوت از نوع غربی می‌توانند منبعی الهام‌بخش برای تصحیح برخی رویه‌های نظری نادرست باشند؟» با توجه به مجموعه پرسش‌های درج‌شده در پوستر می‌شد حدس زد طراحی آنها کار میزبان و نه سخنران است و مراد ایشان از «سنت‌های نظری متفاوت از نوع غربی» که قرار است رویه‌های نظری جامعه‌شناسی را تصحیح کنند چیست.

سخنرانی آن روز با ترجمه اجمالی مترجمی با ظاهری ارزشی همراه بود که چیزهایی هم در خصوص برنامه کلی سفر لاتور در ایران گفت. چنانکه در پوستر برنامه سفر هم آمده بود، دو روز بعد او در قم «گفتگویی علمی» با حمید پارسانیا داشت در موضوع «مذهب و نقش آن در بازسازی علوم اجتماعی» به میزبانی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. در بخش سوالات این نشست آمده بود: «چرا دین واقع‌نماتر از علم است؟ چگونه مدرنیته بوسیله دین نقد می‌شود؟» فردای آن روز نیز قرار بود در یک «کرسی نظریه‌پردازی» حاضر شود جهت «نقد و مناظره با حضور اساتید ناقد حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنچی و دکتر مهدی حسین‌زاده». بخش پایانی سفر علمی لاتور نیز دیدار با عبدالله جوادی آملی بود، که با پوشش رسانه‌ای قابل توجهی نیز همراه شد. شاید همینجا برایتان سوال شده باشد چرا برنامه سفر جامعه‌شناس اروپایی باید اینچنین بوی «حوزه و دانشگاه» بدهد. پاسخ را احتمالاً باید در عنوان میزبان این سفر یافت: «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم». انگیزه اصلی از این دعوت را نیز شاید بتوان در عنوان گزارش میزبانان پیدا کرد: «اسلامی‌سازی علوم و سفر برونو لاتور به ایران». انگیزه لاتور - البته به روایت میزبانان - نیز چنین گزارش شده: «لاتور در سفر به ایران، به دنبال راه‌حلی برای بحران‌های زیست‌محیطی بود. او که در جوانی با گذراندن دوره سربازی در ساحل عاج، فضایی متفاوت با جهان مدرن را تجربه کرده، در طول این سال‌ها کوشیده است از شیوه مدرن که آن را عامل اصلی بحران‌های بوم‌شناختی می‌داند، فاصله بگیرد. از این رو دنبال شیوه‌های بودن دیگری در سرتاسر جهان می‌گشت». در

گزارش تسنیم از دیدار لاتور با جوادی آملی آمده است: «من این جا هستم که بپرسم شما با این تفسیر منحصر به فردی که از اسلام دارید، چطور می‌خواهید به ما اروپایی‌ها کمک کنید که بر این وضعیت محیط زیستی غلبه کنیم؟»

کوتاه‌سخن اینکه سفر لاتور به ایران نمونه‌ی شاخصی از بکارگیری و مصرف آکادمی غربی در خدمت اسلامی‌سازی علوم انسانی بود. ماشین پروپاگاندا لاتور را در نقطه‌ی اتصال حوزه و دانشگاه اسلامی نشانده بود و جستجوی جامعه‌شناسانه-مردم‌شناسانه او را بگونه‌ای بازنمایی می‌کرد که گواهی باشد بر غنا یا اصالت معرفتی علوم انسانی اسلامی. این بکارگیری از قضا نمونه‌ی موفقی از فاز جدید انقلاب فرهنگی نیز بود که از سال ۸۸ آغاز شد. در این فاز جدید، دستور کار جبهه‌ی فرهنگی انقلاب دیگر رقابت با مدرنیست‌های ایرانی در فضاهای رسمی و عمومی نبود. دستور کار حالا تسخیر کامل فضاهای عمومی و رسمی از مجاری امنیتی و مدیریت آن بگونه‌ای بود که مشروعیت کافی را نیز برای جبهه حاصل کند. ما به انگیزه‌ی شخصی لاتور از این سفر دسترسی نداریم، اما بعید نیست که تلقی اروپایی از این سفر اتفاقاً باز کردن باب گفتگو با دیگر شیوه‌های تفکر و زندگی باشد، یا به نوعی جدی گرفتن سنت‌های غیراروپایی در اندیشیدن به مسایل دنیای معاصر. به دستاوردهای فکری این سفر برای لاتور نیز دسترسی نداریم. اما دستاورد آن برای میزبان روشن است؛ مشروعیت‌بخشی به برنامه‌ی اسلامی‌سازی؛ مشروعیتی که از رهگذر گفتگویی ظاهراً انتقادی با جامعه‌شناس اروپایی حاصل می‌شود. علوم انسانی اسلامی که بواسطه‌ی سیاست استعماری‌اش همواره با بحران مشروعیت در داخل ایران مواجه بوده، گویی می‌کوشید از مجرای مراوده با متفکر غربی راهی برای به رسمیت شناخته شدن و مرتفع کردن این بحران مشروعیت پیدا کند. سفر لاتور البته استثنا نبود. آن را باید صرفاً یک نمونه از برنامه‌های مشترک دانشگاهی علوم انسانی اسلامی در ایران دانست که می‌کوشد با هم‌نشین کردن نام‌های ایرانی با نام‌های فرنگی به جایگاه خود به عنوان «علوم انسانی در ایران» مشروعیت بخشد. کانالیزه شدن سفر لاتور در برنامه‌های رسمی دانشگاهی که در تصرف اسلام‌گرایان است، و ایفای نقش در قالب‌های استعماری آنان (کرسی نظریه‌پردازی) بازنمای شکل منحنی از مراودات دانشگاهی بین‌المللی است. فارغ از اینکه لاتور چه انگیزه‌ی معرفتی یا مردم‌شناسانه‌ای از این سفر کانالیزه شده داشته، می‌توان پرسید این کنش علمی یا کنش دانشگاهی که با نادیده گرفتن علوم اجتماعی سرکوب شده در ایران همراه است را چگونه باید ارزیابی کرد. این پرسش از قضا شاید در خصوص شخص لاتور، به عنوان نامی بزرگ در مطالعات علم و تکنولوژی (STS)، معنی‌دارتر نیز باشد، چه اینکه در این حوزه اینکه «ایده‌ها چه می‌کنند» اهمیتی مستقل و ای بسا فراتر از این دارد که «ایده‌ها چه می‌گویند».

بهره‌برداری از سفر لاتور را می‌توان ذیل مفهوم دیگری از خود او که در گزارش میزبانان نیز بکارگرفته شده ملاحظه کرد. در این گزارش آمده: «بعد از میشل فوکو که در سال ۱۹۷۹، به دنبال یافتن پاسخی برای پرسشش درباره «شیوه خاصی از بودن» به ایران سفر کرد، لاتور دومین فیلسوف فرانسوی است که متأثر از حوادث و جنبش‌های سال ۱۹۶۸ فرانسه و موج ایجاد شده توسط آن، برای یافتن «شیوه‌های بودن» متفاوت به ایران سفر کرد». استفاده‌ی هوشمندانه نویسنده از «شیوه‌های بودن»، اصطلاحی که در کارهای متاخر لاتور ظاهر شده، شاهد دیگری است بر اینکه چطور سفر لاتور در خدمت سیاست استعماری علوم انسانی اسلامی قرار گرفته است، آنجایی که مواجهه کانالیزه شده او با دست‌اندرکاران علوم انسانی اسلامی در ایران به جستجوی «شیوه بودن» ایرانی تعبیر می‌شود. در نگاهی بدبینانه‌تر می‌توان این رویکرد را اینگونه خواند که «شیوه بودن» ایرانی مدرنیست کنجکاوی چندانی در اندیشمند اروپایی بر نمی‌انگیزد. مثلاً به این اعتبار که ایرانی مدرنیست

المثنای آن چیزی است که نسخه اصلی‌اش در اروپا موجود است. قصد ندارم این نگاه را به لاتور منتسب کنم. (شاید کسی بگوید به باور لاتور اصلاً هیچ کدامان هرگز مدرن نبوده‌ایم!) قصدم تحلیل سنخ بخصوصی از مواجهه با مدرنیست‌های جهان جنوب است، که با قسمی اروپامحوری همراه است، و هر شکلی از مدرنیسم در جهان جنوب را همچون لحظه‌ای از تاریخ جهان شمال می‌فهمد، و اساساً بدیلی برای مدرنیته اروپایی را به رسمیت نمی‌شناسد.

از قضا مقایسه سفر لاتور با سفر فوکو به ایران در گزارش میزبان فرصتی درک بهتر ماهیت این سفر فراهم می‌کند. فوکو در شهریور و آبان ۵۷ دو سفر به ایران به داشت، با این نیت که سلسله گزارشی را درباره ایران برای روزنامه ایتالیایی کوریهره *دلا سراه* به نگارش درآورد. این سلسله گزارش گام نخست برنامه بزرگتری بود که قرار بود با تشکیل گروهی به عنوان روشنفکر-خبرنگار، به ثبت و تحلیل حوادث مرتبط با پیدایش و مرگ اندیشه‌ها پردازد. برخلاف لاتور ۷۰ ساله، فوکو در این سفرها ۵۲ سال داشت، و برخلاف لاتور، که اطلاعات موثقی از انگیزه سفرش در دست نیست، فوکو با هدف مشخص فهم یک اتفاق سیاسی بزرگ به ایران آمده بود. اما اگر بخواهیم همان ایده درک «شیوه‌های بودن» متفاوت را جدی بگیریم، می‌توان بین این دو سفر، به عنوان دو سنخ مواجهه، مقایسه‌ای ترتیب داد. برخلاف لاتور که جستجوی شیوه بودن را از کانال مجریان انقلاب فرهنگی در ایران دنبال کرد، فوکو به سراغ صداهای سرکوب‌شده و غیررسمی رفت. چنانکه خود می‌گوید: «مواظب بودم که این سوال [شما چه می‌خواهید؟] را از صاحبان مشاغل مهم و از سیاستمداران نکنم. ترجیح می‌دادم که با مقامات دینی، با دانشجویان، با روشنفکران علاقمند به مسایل اسلامی و نیز با چریک‌هایی که در سال ۱۳۵۲ مبارزه مسلحانه را رها کرده بودند و تصمیم گرفته بودند که عمل خود را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت در دل جامعه سنتی ادامه دهند، بحث کنم»<sup>۱</sup> اینگونه است که نخستین مقاله فوکو از طیس آغاز می‌شود و طرف گفتگوی او از کارگر صنعت نفت آبادان و دانشجو و طلبه و زنی ناراضی را دربرمی‌گیرد تا ارتشی و اقتصاددان و سیاستمدار مقیم تهران. بدین ترتیب، پاسخ فوکو به پرسش «ایرانیان چه روایی در سر دارند؟» نه بر پایه اظهارات رهبران سیاسی، از خمینی تا سنجابی، است، و نه حتی بر پایه نوشته‌جات مطبوعات یا روشنفکران. مشاهده «معنویت سیاسی»، یعنی همان چیزی که این «شیوه بودن» متفاوت را برای فوکو می‌ساخت، محصول کنکاش در لایه‌های سرکوب‌شده جامعه و کاوش در واقعیت سیاسی اجتماعی ایران ۵۷ بود.

نقد مزبور به معنای نادیده گرفتن مخاطرات امنیتی پیرامون کنجکاوی‌های علمی اندیشمندان خارجی در ایران کنونی نیست، مخاطراتی که یک نمونه نزدیک آن به سفر لاتور به گزارشی بازمی‌گشت که ریچارد استون، دبیر بخش بین‌الملل مجله ساینس، درباره بازار داغ تقلب در پایان‌نامه‌ها و مقالات علمی در ایران نوشت. استون که در سفر اولش در سال ۲۰۱۵، ظاهراً به دعوت سازمان انرژی اتمی، با هدف نوشتن گزارشی درباره برنامه اتمی به ایران آمده بود، در سفر دومش گزارشی درباره صنعت مقاله‌نویسی و پایان‌نامه‌های ساختگی در ایران نوشت. این گزارش اما بعداً به موضوعی امنیتی بدل شد، رهبر جمهوری اسلامی به آن حساسیت نشان داد و میزبانان استون مورد مواخذه دستگاه امنیتی قرار گرفتند.

بطور کلی اما سفر لاتور به ایران، نه یک استثنا، که از قضا سنخ رایج تعاملات دانشگاهیان غربی با ایران است، تعاملاتی که بواسطه کانالیزه شدن در مجاری رسمی دانشگاه اسلامی فاقد امکان هرگونه تماس و مراوده با جامعه علمی سرکوب‌شده

ایران است، جامعه علمی‌ای که از قضا در علوم اجتماعی و انسانی اهمیتی بیشتر از جامعه رسمی دانشگاهی دارد. این کانالیزه شدن تماس دانشگاهیان خارجی نه تنها آنان را از واقعیت علمی جامعه ایران محروم می‌کند، که از رهگذر تامین مشروعیت سیاست استعماری اسلامی‌سازی دانشگاه به سرکوب هرچه بیشتر جامعه علمی مستقل ایرانی مدد می‌رساند، و این پرسش را از نو طرح می‌کند که همکاری با دانشگاه‌هایی که در مقیاسی کلان سیاست اسلامی‌سازی را به پیش برده و می‌برند چه جایگاهی دارد؟ پاسخ به این پرسش کلی البته اصلاً آسان نیست، چه اینکه بهترین سال‌های عمر فرزندان ایران در مقاطع تحصیلات تکمیلی در همین دانشگاه‌ها سپری می‌شود، و نادیده گرفتن آنها به اندازه نادیده گرفتن جامعه علمی غیردانشگاهی زیانبار است.

---

<sup>۱</sup> فوکو، میشل، *ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، هرمس، ۱۳۹۲، ص ۳۶.